

فیل تنها حیوانی است که به پشت سرش نگاه می‌کند

گفت‌وگوی علی اصغر دشتی با جلال تهرانی



سیر جدیدی

شاید برای نسلی که به تازگی وارد دنیای تئاتر و دانشکده‌های تئاتری شده یا حتی برای تماشاگران جوان‌تر تئاتر، نام جلال تهرانی خاطرهای از اجرای صحنه‌ای او را به یادشان نیاورد؛ اما برای یک نسل قبل‌تر، جلال با پنج اجرا، نویسنده و کارگردانی است با نگاه، زبان و اندیشه‌ای تازه و در ساخت و ساز اجرا، خالق جهان‌هایی پر تأمل. این فاصله از سیر نمایش‌های جلال تهرانی، نتیجه‌ی نزدیک به هشت سال فاصله‌ی او از صحنه‌ی تئاتر به عنوان کارگردان است. دلیل این گفت‌وگو هم همین دوران طولانی است که جلال در مقام کارگردان، نمایشی را روی صحنه نبرده است و از حرف زدن نیز می‌گریزد. قرار شد درباره‌ی مسائل عمومی‌تری حرف بزنیم؛ درباره‌ی دغدغه‌های مشترک‌مان و موضوعاتی که می‌دانستم جلال حرف‌های بسیاری درباره‌شان دارد. هر دو توافق کردیم تا این گفت‌وگو از حالت پرسش و پاسخ، و گفت‌وگوکننده و گفت‌وگوشونده به یک گفت‌وگوی دو نفره تبدیل شود. حرف به موضوعات مختلفی در تئاتر کشیده شد و بیش از دو ساعت طول کشید. محدودیت حجم گفت‌وگو باعث شد بعضی بحث‌ها نیمه‌تمام بماند و به پیشنهاد جلال ادامه‌ی گفت‌وگو درباره‌ی موضوع‌های اصلی، به زمانی دیگر سپرده شود و مقدمه‌ی گفت‌وگو را که ناگزیر در باب کار نکردن و موضوعات مرتبط به آن است به «الف» تحویل دهم. خوشحالم امروز که این گفت‌وگو را می‌خوانید جلال تهرانی در حال تمرین نمایش مخزن است؛ اجرایی که در تابستان ۸۱ برای اولین بار در تالار مولوی روی صحنه رفت و حالا با اجرای دوباره‌ی آن، نسل جوان می‌توانند شاهد اجرایی صحنه‌ای از جلال باشند. آنچه می‌خوانید تنها چکیده و مقدمه‌ای است از گفت‌وگوی انجام شده؛ گفت‌وگو از آن جایی شروع می‌شود که نمی‌دانیم از کجا باید شروع کنیم.

که گاهی می‌ایستد و به پشت سرش نگاه می‌کند! ضمن این که بعد از هی مرد گنبد گریه نکن به قدری مستهلک شده بودم که با خودم گفتم یک سالی استراحت کنم. تازه فقط خستگی دلیل استراحت نبود.

● آیا این استهلاک ناشی از ماجراهایی است که برای آن اجرا پیش آمد؟ تمرین طولانی‌ای که فقط به دوازده روز اجرا ختم شد.

بله، آن هم بی‌تأثیر نبود. یک سال تمرین و دوازده تا اجرا؛ تازه اجرای اولش این طوری بود که مثل همیشه داشتیم با بچه‌ها حرف می‌زدیم که دیدیم تماشاگران دارند می‌آیند تو. منظورم سیستم «انجام بده بره»ی کارمندان و متولیان تئاتر است. اجرای آخرش را هم اصلاً پیش‌بینی نمی‌کردیم. فکر می‌کردیم این یک پیشنهاد منطقی است که چون ده روز دیگر تا جشنواره مانده، بدبختی است که کار تا جشنواره اجرا شود و حتی دو روز اول جشنواره هم اجرا شود.

● برای این که پاسخ این سؤال یک بعدی نیست و ممکن است برداشت‌های اشتباهی از آن بشود نگرانی؟ یا مثلاً این که غرغرو به نظر بیایی؟

یکی این است، یکی هم این که چیزی که می‌گوییم همه‌ی مطلب نیست. وقتی در فرهنگی با این همه پیچیدگی گیر می‌افتی، کار نکردنت یک یا چند دلیل صریح ندارد. آن قسمت که مهم‌تر است، یعنی درباره‌ی کارگردانی نکردن، قسمتی است که به خودم مربوط می‌شود. به مناسبات من با خودم، به مناسبات من با همه‌ی اجزای یک صنف؛ مثلاً این که نیاز داشتیم یک زمانی به خودم بدهم؛ البته این زمان قرار بود یکی دو سال باشد، نه این همه.

● یعنی تو خودت تصمیم گرفتی یک زمان یکی دو ساله به خودت بدهی؟
بله. یک دلیلش این بود. فیل تنها حیوانی است

● حالا چه بگوییم جلال؟

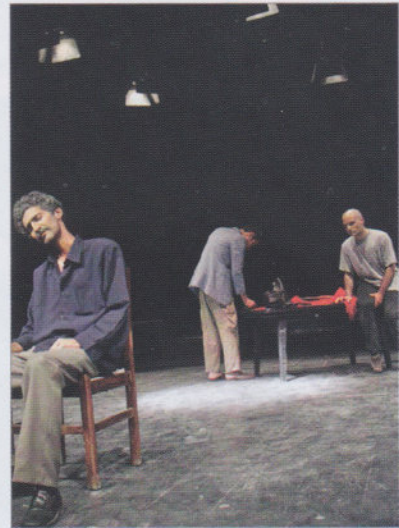
به نظرم - امروز ندا (ندا آل طیب) به من زنگ زده، با عجله - چون...

● ندا مشاور رسانه‌ای ات است؟

بله. ندا مشاور رسانه‌ای ماست. با عجله زنگ زد و گفت امروز که با دشتی گفت‌وگو می‌کنی، یک حرف‌هایی نزن که به ضررت تمام شود. خلاصه کلی نصیحت کرد ما را. ما هم گفتیم چشم.

● و دلیل این که گفتی ترجیح می‌دهی درباره‌ی این چند سال کار نکردنت حرف نزنیم، همین بود یا نه؟

نه... نه این نبود. من خسته شدم از جواب دادن به این سؤال که چرا کار نمی‌کنم. اگر چه هیچ وقت هم جواب درست و کاملی ندادم. شاید هم به این خاطر که این سؤال یک جواب صریح ندارد.



مخزن، کارگردان: جلال تهرانی ۸



هی مرد گنده گریه نکن، کارگردان: جلال تهرانی ۸

هیچ کدام از مدیرانی که در این سالها به پست من خوردند سوءنیتی نسبت به من نداشتند. من هم هر از گاهی اگر حرفی زدم از سوءنیتشان حرف نزد، از سوءمدیریتشان حرف زدم. که همین هم البته بهشان برخورد و هی سوءتعبیر شده؛ مبنی بر این که من دارم اعتراض می کنم و این حرفها. شاید به این دلیل که آدمها در چنین موقعیتهایی اعتراض می کنند. شاید برای این که باید اعتراض کرد. چه می دانم!



پیشنهادی که کسی حوصله شنیدنش را نداشت؛ و البته کسی هم نشنید.

● واقعاً چرا این اتفاق افتاد؟

شاید یکی از دلایلی این بود که ما در نقطه‌ی عطف تغییر مدیریت قرار گرفتیم؛ یعنی نایسمانی اوضاع از آنی هم که معمولاً هست، بیش تر بود.

● درباره‌ی زمانی حرف می‌زنی که شریف خدایی برکنار شد و خسرو نشان آمد؟

بله. بعد هم یک شورایی برای مدیریت تئاتر شهر روی کار آمد.

● آن شورا در اتفاقی که افتاد مؤثر بود یا شخص حسین پارسایی؟ چون آن موقع پارسایی مدیر اجرایی تئاتر شهر بود، قاعدتاً گفت و گوها باید بین شما و حسین پارسایی اتفاق افتاده باشد.

بله. خوب می‌توانست بین من و مهندس پور، یا من و خسرو نشان هم اتفاق بیفتد.

● یعنی فرقی نمی‌کرد؟

فکر می‌کنم فرقی نمی‌کرد. مشکل پاسخ دادن به این جور سؤالها از همین جاها شروع می‌شود.

● پیشنهاد اجرا در سالن اصلی را چه کسی داد؟ چون یادم هست که یک اجرای خیلی خوب از هی مرد گنده گریه نکن در مولوی داشتی، در جشنواره.

یادم نیست. سقف تالار مولوی کوتاه بود برای اجرای ما. بعد هم یادم نیست چی شد که سر از سالن اصلی درآوردیم.

● فکر کنم یکی از اولین بارها بود که یک گروهی که اصلاً تجربه‌ی اجرا در سالن اصلی را نداشت، توی آن سالن اجرا برود.

مدیریت آن دوره، یک استراتژی داشت و آن این بود که هر کسی را که می‌خواهید ضایع کنید بیندازید سالن اصلی. این کار را با بعضی‌ها کردند که اسم نمی‌برم.

● حالا که این همه سال گذشته به شکل یک استراتژی در کش می‌کنی، یا فکر می‌کنی واقعاً یک استراتژی بود؟

فکر می‌کنم نبود؛ البته که فراگیر نبود. گاهی اتفاق می‌افتاد. در مورد هر کسی که ممکن بود رویش زیاد شود، یا آدمهای یک نسل که دو دهه از تئاتر دور مانده بودند. برای همین حسین پاکدل به حسین پارسایی می‌گفت اجرای جلال را ننذاز سالن اصلی.

● یعنی منظور این است که پاکدل نمی‌خواست تو ضایع شوی؟

بله؛ ولی معنی‌اش این هم نیست که پارسایی می‌خواست من ضایع شوم. پارسایی برایش فرقی نمی‌کرد. او می‌خواست اجراهایی که در مدیریت قبلی بهشان تعهد داده شده، زودتر جمع شود برود.

برای همین هر کاری می‌کرد که اجرای ما زودتر انجام شود و برود پی کارش. وقتی بچه‌های صحنه، ساخت دکور ما را دو سه هفته عقب انداختند، برای این بود که پارسایی از پس‌شان برنی‌آمد. یا اولویتش این چیزها نبود.

● هیچ وقت بعد از آن با پارسایی در این باره حرف زدی؟

دو سه سال بعد، بله.

● چی می‌گفت؟ گفت می‌خواستیم تعهدات قبلی را انجام بدهم برود؟

بله، من این‌ها را از خودش شنیدم. همه‌ی آن پیشنهادهایی را که آن وقت نشنیده بود، حالا به من پیشنهاد می‌کرد. می‌گفت هی مرد گنده گریه نکن را یک ماه پیش از جشنواره شروع کن که دوتا اجرا هم اول جشنواره داشته باشی. نکته همین است. هیچ کدام از مدیرانی که در این سالها به پست من خوردند سوءنیتی نسبت به من نداشتند. من هم هر از گاهی اگر حرفی زدم از سوءنیتشان حرف نزد، از سوءمدیریتشان حرف زدم. که همین هم البته بهشان برخورد و هی سوءتعبیر شده؛ مبنی بر این که من دارم اعتراض می‌کنم و این حرفها. شاید به این دلیل که آدمها در چنین موقعیتهایی اعتراض می‌کنند. شاید برای این که باید اعتراض کرد. چه می‌دانم!

● اصولاً تئاتر اجرا نکردن، به معنی کار نکردن است؟

به عنوان کارگردان بله. هر چند اجرا نکردن به معنی کار نکردن نیست، به معنی عقیم ماندن پروسه‌های اجرایی است. درست است که اجرا یک مرحله از تمرین است، ولی اگر پروسه‌ای در مرحله‌ای به هر دلیلی متوقف شود، کار ناقص است دیگر.

● حالا دلیل برگشتن به مخزن چیست؟ مخزن از اولین کارهایت است دیگر؟

بله.

● اجرای دوباره‌اش به معنای مرور آن چه گذشته است یا بازگشت یا تجدید قوا؟

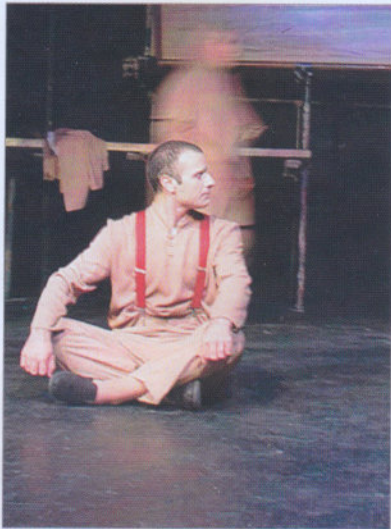
اصلاً دلیل تئاتری ندارد. چند ماه پیش شورایی تئاتر شهر به من پیشنهاد اجرا داد. اولش قبول نکردم چون هم برنامه‌ی سال نود را بسته بودم و هم خیلی به شرایطشان اعتماد نداشتم. بعد فکر کردم دارند اصرار می‌کنند. بعدها فهمیدم اصراری هم نکرده‌اند؛ اما آن موقع فکر کردم دارند اصرار می‌کنند. به هر حال در برنامه‌ی سال نود دست بردم و تمرین مخزن را شروع کردم. وگرنه پاییز امسال قرار بود فیلم بسازم. داشتم روی فیلم‌نامه‌ام کار می‌کردم.

● چرا مخزن؟

مخزن توی همه‌ی این سالها بارها اجرا شده و کتابش هم چاپ شده. فکر کردم حالا که شورایی تئاتر شهر می‌گوید هر متنی که بخوای، هر سالی



به تو می گوید کارت مشکلی ندارد. خیلی هم خوب است. به تو می گوید «من خودم تئاتر می‌ام. خودم فرهنگ دارم، ولی می‌دانی...» این «ولی می‌دانی...» همان «اما»ی معروف است؛ آمای مانع. به تو می گوید خودش با اجرائیت موافق است، چه بسا با سانسور هم مخالف است، ولی یک کسانی هستند... باقی‌اش را هم نمی گوید. آن کسان دردسرنند. آن کسان شاید خیلی وقت‌ها اصلاً وجود خارجی ندارند.



تفرستی‌تی، کارگردان: جلال تهرانی



تک سلولی‌ها، کارگردان: جلال تهرانی

که از این‌جا اجرای تو دارم می‌سازم. این‌جا اجرائیت خودم را نگران کرده و احتمال می‌دهم که دردسر شود.

● من می‌خواهم مربوطش کنم به این بحث که پیش‌تر با مدیرانی روبه‌رو می‌شویم که می‌آیند تغییر می‌دهند و می‌گویند «ما برای خاطر تئاتر حذف کردیم؛ اگر ما این کار را نکنیم تئاتر به دردسر می‌افتد.» همه‌مان این حرف‌ها را زیاد شنیده‌ایم. بعضی‌ها یمان هم همکاری می‌کنیم، چون فکر می‌کنیم داریم به تئاتر کمک می‌کنیم. به نظر ما گاهی که فکر می‌کنیم داریم به تئاتر کمک می‌کنیم، در واقع داریم بر ضدش عمل می‌کنیم.

به هر حال آن‌ها برایشان مهم است که در حوزه‌ی مدیریت‌شان حرف و حدیث نباشد. خیلی برایشان مهم می‌شود اگر مدیر بالادستی‌شان در روزنامه بخواند که در حوزه‌ی مدیریت آن‌ها مسئله‌ای درست شده؛ چون بالادستی‌شان هم حوصله‌ی دردسر ندارد؛ اگر چند بار ببیند دور و بر این آدم مسئله هست، عوضش می‌کند. یعنی منظور طرف از تئاتر، احتمالاً خودش است دیگر.

● یعنی از خودش دارد محافظت می‌کند؛ ولی توجیهش این است که داریم از تئاتر محافظت می‌کنم؟ لا بد.

● این که بعضی از بچه‌ها تن می‌دهند به این شرایط از روی ناچاری است؟ استراتژی‌ها فرق می‌کند. همه‌ی ما تن می‌دهیم به شرایط. همه‌ی ما بلدیم که تن بدهیم به شرایط. چند هزار سال است که داریم تمرینش می‌کنیم.

● اتفاقی که اخیراً برای محمد یعقوبی افتاد حیرت‌انگیز بود. یک ماه سالن چهارسو خالی ماند، چون کار یعقوبی نمی‌توانست مجوز بگیرد. در نهایت محمد مجبور شد با یک ترفند اجرائی، تغییرات ممیزی را جزئی از اجرائیش کند. بعدش هم فاجعه‌ای که نمایش *هدا کابیر* رهبانی را متوقف کرد. امسال هم کتابیون فیض‌مردی برای اجرائیش بازمینی‌های مکرری را گذرانند و بعد هم متن به دست نویسنده‌ی دیگری بازنویسی شد تا بالأخره توانست برود اجرا. همان موقع گفت‌وگویی از رئیس شورای نظارت خواندم که درباره‌ی کار مرنده‌ی حرف زده بود و گفته بود «تئاتر اجتماعی باید هنرمندانه عرضه شود و هنرمند باید شرایط اجتماعی را به گونه‌ای بازتاب دهد که در وهله‌ی اول تئاتر باشد نه گزارشی از وضع موجود؛ هرچند تئاتر باید شرایط جامعه را بازتاب دهد؛ اما شخصاً نگاهم به کار اجتماعی این است که صرفاً نباید بازتاب وقایع روز باشد.» بعد هم از زمستان ۶۶ به عنوان یک تئاتر اجتماعی بدون تاریخ مصرف مثال می‌زند. من تعجب کردم که چه‌طور ممکن است یک سال ممیزی تأثیر مستقیمی

که بخواهی، هر وقتی که بخواهی، خوب است که من مخزن را اجرا کنم که حاشیه و دعوای ممیزی و این‌ها نداشته باشد؛ برای شورا هم دردسر نشود. به هر حال ما همه رفیق‌ایم یک‌جورهای.

● دردسر چی؟

دردسر این که لازم شود جواب پس بدهند که این کار چرا این‌جایش این‌طوری است. مخزن از این گرفتاری‌ها ندارد یا ما فکر می‌کنیم ندارد؛ چون همین حالا هم در جشنواره‌های مختلف شرکت می‌کند.

● خب این‌ها که توی همین یکی دو سال با ماجراهای خیلی جدی و ریشه‌داری سر و کار داشته‌اند و به هر حال رفع و رجوعش کرده‌اند. خب آن دردسرها قابل پیش‌بینی نبود.

● مگر تو قابل پیش‌بینی هستی؟!

شاید از نظر این‌ها بوده‌ام؛ چون این‌ها می‌دانند که من با ممیزی کنار نمی‌آیم. همین دردسرهایی که گفتم در این یکی دو سال درست شده، من با یک بارش هم کنار نمی‌آیم. خب این‌ها هم این را می‌دانند.

● «این‌ها» چه کسانی هستند جلال؟ نمی‌دانم.

● «این‌ها» که مثلاً از آن دوره تا این دوره عوض شدند. مدام هم که دارند عوض می‌شوند! ما «این‌ها»ی معلومی داریم که دائم می‌گوییم «این‌ها»؟ نمی‌دانم.

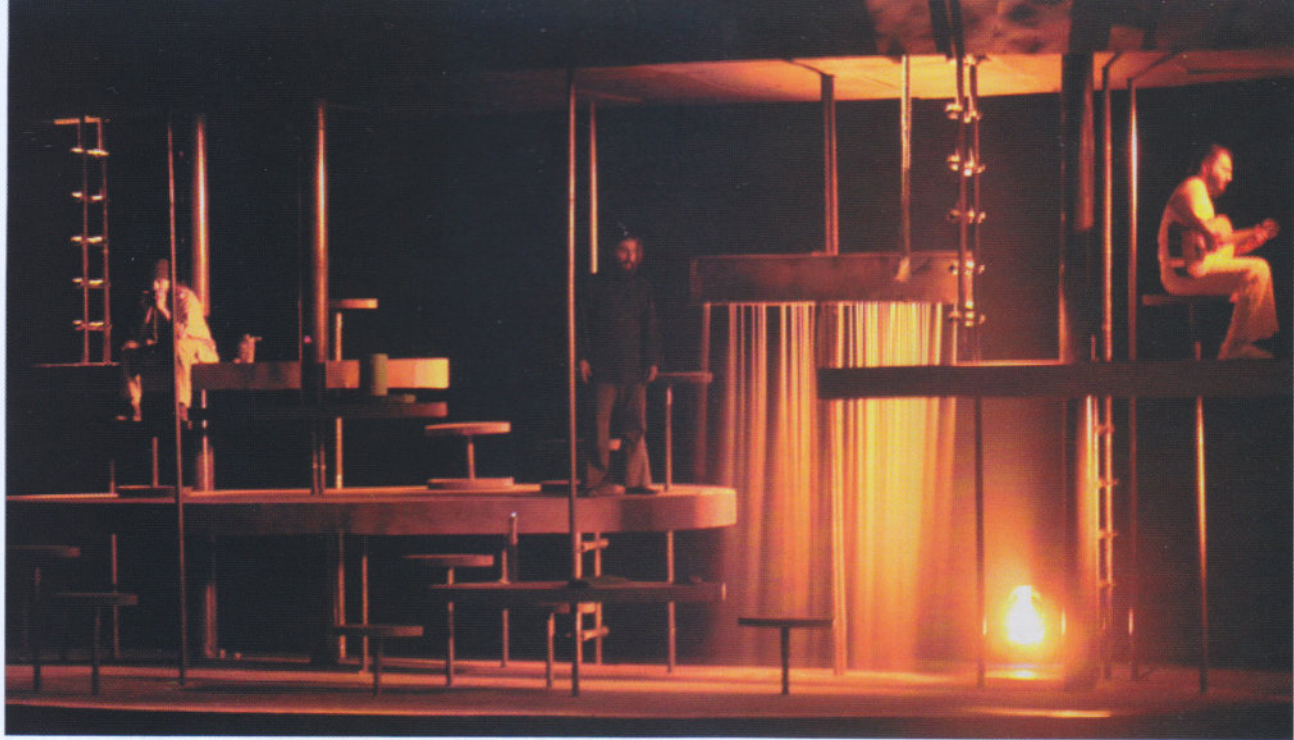
● ولی «این‌ها» اصلاً موجودات عجیبی هستند. فکر کنم «این‌ها» اصلاً آدمیزاد نیستند. «این‌ها» دردسرنند؛ یعنی به هر کسی که برمی‌خوری به تو می‌گوید کارت مشکلی ندارد. خیلی هم خوب است. به تو می‌گوید «من خودم تئاتر می‌ام. خودم فرهنگ دارم، ولی می‌دانی...» این «ولی می‌دانی...» همان «اما»ی معروف است؛ آمای مانع. به تو می‌گوید خودش با اجرائیت موافق است، چه بسا با سانسور هم مخالف است، ولی یک کسانی هستند... باقی‌اش را هم نمی‌گوید. آن کسان دردسرنند. آن کسان شاید خیلی وقت‌ها اصلاً وجود خارجی ندارند.

● منظورت این است که توهم‌اند؟ بله؛ این چیزی است که ما خودمان می‌سازیم.

● ما کسانی را می‌سازیم، و آن کسان هم ما را ارجاع می‌دهند به کسان دیگری. نه دیگر. ساده‌تر از این‌هاست. من می‌گویم «اصغر‌جان، با این اجرائیت کلاً موافقم، ولی یک کسانی هستند که با این‌جایش مخالفت خواهند کرد و می‌افتی توی دردسر.»

● پیش‌بینی می‌کنند؟

آن کسان را من دارم توی ذهنم و بر مبنای تأویلی



هی مرد کنند، گریه نکن، کارگردان، جلال تهرانی ۸

گنده گریه نکن، تصمیم گرفتم مدتی کار نکنم، چون می‌دیدم عده‌ای دارند برایم هورا می‌کشند. ترسیدم اصغر عزیز. سال‌ها قبل، از آتیلا شنیده بودم که هر وقت بهت جایزه دادند بدان که تئاتر تو هم دراز شده! قابل پیش‌بینی بود که سال بعدش نوبت من است. نوبت من است که بروم روی صحنه لیخنم بزنم، تعظیم کنم یا حداکثر، پشت میکروفون اختتامیه، نقش ایوزیسیون را بازی کنم. من ایوزیسیون نیستم. نویسنده‌ام، دارم تلاش می‌کنم که حرمت این حرفه را نگه دارم. دارم سعی می‌کنم به هدایت و چوبک و آل‌احمد و صادقی و زادی احترام بگذارم. تن‌شان را توی گور نلرزانم. این همه‌ی کاری است که از من برمی‌آید. انتظار بیش‌تری هم از خودم ندارم. اهمیتی نمی‌دهم که دارم بعد از ده سال دوباره مخزن را اجرا می‌کنم که سال‌هاست از آن عبور کرده‌ام. اهمیتی نمی‌دهم که ده سال بعد، باز هم ناچار باشم مخزن را اجرا کنم. اهمیتی نمی‌دهم که همین امسال حتی مخزن را هم نتوانم اجرا کنم. من الآن به تنها چیزی که فکر می‌کنم این است که ندا از این مصاحبه راضی باشد. به باقی‌اش اهمیت نمی‌دهم.

مؤخره: و حالا که این گفت‌وگو را در همین نقطه قطع می‌کنم تا از حجم حداکثری ۳۶۰۰ کلمه‌ای چندان بیرون نزنم، دارم به این فکر می‌کنم که آیا ندا آل‌طیب از این مصاحبه راضی هست تا خیال جلال هم راحت باشد یا نه؟! رضایت ندا شاید یعنی جلال حرفی نزده باشد که به ضررش تمام شود! و من نمی‌دانم اگر حرفی به ضرر جلال تمام شود یعنی چه اتفاقی می‌افتد؟! و باز هم دارم به همه‌ی بخش‌های چاپ‌نشده‌ی این گفت‌وگو فکر می‌کنم و به این حرف جلال که شاید بهتر باشد هیچ حرفی نزنیم! و به این که چرا فرهاد مهندس پور سال‌هاست اجرایی روی صحنه نداشته، و به این که چرا حامد محمدطاهری رفت، و به این که تکلیف وحید رهبانی در آینده به عنوان کارگردان چه می‌شود، و به این که چقدر ما داریم کم می‌شویم! و به این که آیا همه‌ی آدم‌هایی که در تمام این سال‌ها کار نکردند روزی واقعیت‌های کار نکردن‌شان را به ما خواهند گفت؟! منتظر اجرای مخزن می‌مانیم. ■

بدتری را هم تجربه کنیم. ممکن است که روزهای بد به قاعده‌ی عمر تئاتری هر کدام از ما هم طول بکشد. بگذار بکشد. من اهمیت نمی‌دهم. بگذار یک خاطره‌ای شبیه خاطره‌ی تو تعریف کنم اصغر عزیز. قدمت روسیه تزاری کم‌تر از چهارصد سال است. روسیه چهارصد سال پیش صاحب تمدن شده. قدمت تمدن ایران بیش‌تر از چهار هزار سال است.

● **خب ما در طول چهار هزار سال چی یاد گرفتیم؟ به سمت روزهای خوب حرکت کردیم؟**
ما در طول چند هزار سال یاد گرفتیم که خودمان را با احکام روزهای بد تطبیق دهیم. بدیهی است ادبای روسیه چنین مهارتی را نداشتند. حالا ببین آن‌ها چه کردند. تورگنیف، پوشکین، تولستوی، داستایفسکی، چخوف چون بلد نبودند خودشان را با شرایط تطبیق دهند، هنر و فرهنگ اروپای قرن بیستم را مروه خودشان کردند؛ حتی به پدران هنر مدرن تبدیل شدند. فکر کن! آن‌ها چه کار کردند؟ آن‌ها نجیب‌زادگی باسماهی و تقلیدی اروپا توی مملکت‌شان را دستمایه قرار می‌دادند و مدام ممنوع می‌شدند. ممنوع شدن برای آن‌ها به مفهوم چراغ سبز برای هر نوع انعطاف‌پذیری نبود. زرنگ در فرهنگ لغات آن‌ها کسی نبوده که بتواند در هر شرایطی روی صحنه باشد. حالا از دور که نگاه می‌کنیم؛ می‌بینیم زرنگ کسی بوده که بتواند استخوان‌بندی اروپای مدرن را به لرزه در آورد.

● **و ما چقدر زرنگیم!**
شاید برای همین است که من اصلاً علاقه‌ای ندارم که یکی از نمایندگان تئاتر ایوزیسیون در ایران باشم. اصلاً علاقه‌ای ندارم که به عنوان یکی از نمایندگان تئاتر سیاسی شناخته شوم؛ چون نیستم. هرگز بیانیهای را امضا نکرده‌ام و از این بابت احساس خوبی دارم. نگاه من به ممیزی شکل دیگری دارد. هر بار که کاری می‌نویسم و رد می‌شود، مطمئن‌تر می‌شوم که کارم را درست انجام داده‌ام؛ و اگر خدای نکرده از جشنواره‌ای جایزه بگیرم، مطمئن باش که به خودم شک می‌کنم. حالا بگذار یک جواب دیگر از این دیدگاه تازه به آن سؤال معروف بدهم. بعد از هی مرد

در اجرای نهایی کار یک کارگردان بگذارد، و سال بعد رئیس شورای نظارت، کار همان کارگردان را به‌عنوان الگو معرفی کند؛ حتی اگر رئیس شورای نظارت عوض شده باشد مسئولیت‌شان که یکی است!

همه‌ی این‌ها یعنی این که نسبت به آدم‌ها سوءنیت ندارند بلکه آن‌ها با کار مشکل دارند. همان‌طور که ما ریگ ته جوی هستیم و می‌گوییم که مدیرها می‌آیند و می‌روند و برایمان فرقی هم نمی‌کند که چه کسی مدیر است، مدیرانی هم که می‌آیند و می‌روند ریگ ته جوی‌اند و از این پست به آن پست، جابه‌جا می‌شوند و برایشان هم فرقی نمی‌کند هر کدام از ما کی هستیم. ماها یک مشت آدمی هستیم توی حوزه‌ی مدیریت آن‌ها، که هم‌ااش هم دهن‌مان باز است و رو به این‌ها می‌گوییم «پول بده! پول بده!» هر وقت هم میکروفون می‌گیرند جلوی دهن‌مان می‌گوییم «پول نیست. امکانات نیست. قرارداد تیب کم است، زیادش کنید.»

● **یعنی منظورت این است که چیز دیگری باید بگوییم؟**
فکر می‌کنم بله. فکر می‌کنم بهتر باشد اصلاً هیچ چیز نگوییم.

● **مگر می‌شود کار کنیم و حرفی نزنیم؟**
تا حالا امتحانش نکردیم که ببینیم می‌شود یا نه. فکر نکن که من توی این حوزه با کسی یا مدیری چانه می‌زنم. حداکثر پاسخی که همیشه به پیشنهادهای اصلاحی داده‌ام دو کلمه بوده: «اجرا نمی‌کنم!» خیلی هم محترمانه گفته‌ام. بعدش هم مصاحبه و اعتراض نکرده‌ام. خیلی وقت‌ها هم که پیشنهادی کردند، یک متن به‌شان دادم؛ حتی یک بار دو‌تا متن دادم که یکی‌اش را انتخاب کنند! حتی! هر وقت هم که گفتند این جایش را درست کن، گفتم اجرا نمی‌کنم.

● **فکر می‌کنی آیا ما به سمت روزهای بهتری حرکت می‌کنیم؟**
ما همیشه به سمت روزهای بهتری حرکت می‌کنیم. منتها قبل از روزهای بهتر ممکن است روزهای